جستارهای ادبی

(ادبیات و علوم انسانی سابق) - دانشگاه فردوسی مشهد - مجلهٔ علمی - پژوهشی

دانشگاه فردوسی مشهد

شرح دیباچه انیس الارواح

احمد گلچین معانی

زمستان ۱۳۴۷ - شماره ۱۶

شرح دیباچهٔ انیس‌الارواح

در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی سفینه‌یی از نظم و نثر بشمارهٔ (۲۹۵) موجودست که در سال ۱۰۷۲ هجری نوشته شده، وجامع یاکاتب آن **محمدرضا** نامی‌است .

درین سفینه دیباچهٔ رساله‌ایست موسوم به**انیس‌الارواح** در فن‌موسیقی شامل مطلع و سه مقصد و خاتمة الصلاح، تألیف**میرزا ابراهیم‌بن کاشف‌الدین محمدیزدی** که‌بنام **شاه عباس اول** نوشته‌است .

از احوال مؤلف اطلاعی در دست‌نیست، وظاهراً وی فرزند **کاشف‌الدین محمد طبیب** است که در **جامع مفیدی**مصحح آقای **ایرج افشار** (ج۳، بخش ۱ ص۵۰۳) ذکرش آمده، و مؤلف گوید:«حکیم‌باشی ایران و ازجملهٔ مقربان و محرمان سرادق اختصاص سلاطین والا مکان صفوی بنیان بود» .

از رسالهٔ **انیس‌الارواح** نیز چندانکه در فهرستها جستجو کردم نشانی نیافتم، ولی دیباچهٔ آن که دردستست ، از آغاز تا انجام براعت استهلال است ، ومؤلف در ضمن ادای مطلب، یکصد وسی‌وچهار فقره از اصطلاحات موسیقی‌را درکمال هنرمندی بکار گرفته و یا استخدام کرده‌است. و این خود نشانهٔ احاطهٔ کامل وی بر دقایق فن موسیقی‌است .

نگارنده برای احیای این اثر نفیس‌وکم‌نظیر، فرهنگی ازاصطلاحات موسیقی آن تنظیم کرده، با شرح ومعنی و شواهد منظوم و ترتیب حروف تهجی بدنبال دیباچه آورده‌ام، تا پژوهندگان در ضمن‌آنکه نمونه‌یی از نثر فنی دورهٔ صفوی‌را مطالعه میکنند، معنی هرکلمه‌را با رجوع‌بفرهنگ مزبور دریابند .

مشهد، بتاریخ پنجشنبه دوازدهم دیماه ۱۳۴۷

احمد گلچین معانی

دیباچهٔ انیس‌الارواح

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی   میخواanddوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل   تـا ازدرخت نکتهٔ توحید بشنوی

آشفتگانِ قلندر نامهٔ ابدال، وشوریدگان صوفیانهٔ حال، که‌مقام‌شناسانِ راست بازارِ عرفان، و نهفت دانان و گوشه‌نشینانِ بی‌نام و نشانند،ستایِ ستایش و قانونِ نیایش در حمد و ثنای‌یکتایی‌بعمل‌آورند کمسرودِ نالهٔ حزین،و رودِ سرشاكِ آتشین، قول و عمل عشاق بی‌نوایِ اوست، و زمزمهٔ بزمِ وحدتش‌لااله الا هوست .

رباعی

ای نالهٔ رندِ دُردنوش از غم تو   وی گریهٔ پیرِ خرقه‌پوش ازغم تو
در خاطرِ تسبیح گــره بسیارست   خون‌دررگ‌شیشه هم بجوش‌ازغم‌تو

ربّی جلیل که جلاجلِ مهر و ماه بر دایرهٔ عاج و آبنوسِ مدارِ لیل و نهار بگردش درآورده، و از برای‌دشمن‌ودوست، مریخِ‌خونریز و زهرهٔ خنیاگر آفریده، در بزم محبتش هوش بی‌خرد،وخــرد بی‌هوش، افتادگان در سماع و بی‌زبانان در خروش، کردان در بیات وترکان در مُغنّی همه خرابِ یك ادا و محوِ یك‌معنی، لاله و گل را رنگ‌وبویی‌داده که کبکانِ کوهیِ شَروه‌گوی ، و بلبلانِ شهری باغاتی خوان را نفس به‌نفس بسته، و ناله به‌ناله پیوسته، اینجاچه مطرب و چه‌مغنّی؛شروهِ بی رَوش ومُغنّیِ‌بی مَعنی، تهی‌دستانِ اورا از کارِعراقی خواجهٔ نشاط سامان نگیرد، و از راگِ‌هندی غلامِ شادی سرانجام نپذیرد، دریا را از شورشِ عشقِ او در دل ترانه‌ایست‌شورانگیز، که در عالم آب بی نی و دف کف برکف میزند، وصحرارا ازآوارگی‌شوقِ او درسر هــواییست جنون‌آمیز، که از صدای چهارپارهٔ پای‌آهو مُشکمالی می‌نوازد ،

نظم

از سرِ سرگشتهٔ گرداب و رقص گردباد
میتوان دانست برّوبحر ، بی‌آرامِ کیست

کارسازی که بهاریّاتِ بلبلِ دستانسرارا در عشقِ گلِ سوری به نوروز وصبا سازوبرگ داده، و نایِ نوایِ قمریِ خوش الحان‌را از شوقِ سروِ نازبه‌فاخته ضرب کوک‌نموده، فاطرالنّوری که آتش‌را از ترنّم سوزناکِ عودِ تر بسوزِ گریهٔ مستانه آورده، برهمن را از شدِّ چهارتارِ زنّار، رشتهٔ جان سست نموده، و از بازگویِ ذکرِ چغانه راهِ عقل و هوش‌زده، آشفتگیِ زلفِ سنبل‌را عملِ گیسو آموخته، و دل لالهٔ پرمرغوله را مرغان‌رنگین ادا سوخته، صحت نامـهٔ اعتقادِ اهلِ ملت را به چهار زبان، یعنی چهـارکتابِ سماوی درست کرده، جبـریلِ امین‌را به فرودآوردن آیهٔ نیکو کنایهٔ ولتعـرفنهم فی لحن‌القول والله یعلـم اعمالکم[1] امر فرموده. به‌رغم بی‌تمیزان‌میزانِ سنجیدنِ ثقیل و خفیف، در عملِ قیامت مقرر داشته، دون‌همّتانِ عاصی‌راچون نغمهٔ زیر در پستی و زاری نشانده، سرِگردن‌فرازانِ فرمانبرِ پاکدل را بپاداشِ بندگی‌به‌اوجهای گردانیه برافراشته پیروانِ پیشروِ انبیارا بِحبِّ بحبوحةالجنان که عبارت از میانخانهٔ بهشت‌است، دل از سرای سپنج پرداخته، وتختِ طاقدیسِ فرادیس برای ایشان مهیاساخته، ازنالهٔ اشکریزانِ پاك دید، شادروانِ مروارید، درگوشِ ترکانِ لعل تکمـه کشیده، و از غایتِ ستّاری پردهٔ رندانِ دُردنوش به ادایِ‌خارج ندریده، منتقمی که به‌آهنگِ مخالف، بزرگی کوچك دل‌را از حجاز بفتح عراقِ عرب و عجم و بمددِ ترك و دیلم فرستاده، که عیدِ عجم و نوروزِ عرب‌آیینِ‌خوب ودینِ کفر آشوبِ آن شاهدِ مشکبوست، هرکه‌درین‌دایره اصولِ شرعِ‌او گرفت، تا

۱ـ سورهٔ ٤٧ (محمد) آیهٔ سی‌ام .

روزِ موعود همه‌را گوش بزبان و چشم‌بلبان اوست .

رباعی :

احمد که به‌قول راست، معجز اثرست   داود بمدح او ز جان نغمه‌ورست
در چار حد از شعبگیِ او زده دم   هرکس ز دوازده مقامش خبرست

صاحبِ مقام لی مع‌الله، عارف وقت و شهود، که با شعشعهٔ تجلّیِ جمالش طورِ موسیقار را لذات نتواند بود، صدرنشینِ صفهٔ پیغمبری، ایوانِ نبوتش را خرقهٔ عیسی سوزنی، پنج اذانِ او درپنجگاه، به‌از پنجنوبتِ هفت پادشاه ، قافله‌سالار حقیقت که عقلِ کل زنگولهٔانجم به زین شترانِ پر اشتلم به آهنگ حُدیِ ساربانِ او بسته، خواجهٔخورشیدغلام که بلالش[2] به لای نهی چنگ در زده، کاسهٔ طنبورِ طرب‌را چون قصعةالمساکین[3] بر سر زهره شکسته، و به‌وعیدِ اصحاب‌الشّمال[4] اورا چون رباب گوشمال‌داده، تارِ امیدش از نوازشِ یوم‌الموعود گسسته، راقص[5] قصهٔ عصمتش‌شنیده، از بیم در دهانِ اژدها گریخته، شحنهٔ احتسابش هر صبح و شام خُمِ مخروطِ فلك شکسته، و شراب شفق براطراف افق ریخته، برکاتِ ذات معجزآیاتش حافظِ ادوار وحارسِ اکوارست[6] ،

۲ــ بلال حبشی مؤذن آن حضرت .

۳ــ قصعة ــ بفتح اول و ثالث، کاسه و ظرفی که درآن‌غذا خورند وقصعةالمساکین فکة است که ستارگانِ گردآمدهٔ سماك رامح‌باشد،
« فرهنگ نفیسی »

۴ــ اصحاب‌الشمال ــ یاران دست‌چپ، دوزخیان، مقابل اصحاب‌الیمین .
«آنندراج»

۵ــ راقص ــ رقص‌کننده ، و نام ستاره‌ایست که در دهان اژدهای فلك واقع شده است ،
«غیاث‌اللغات»

۶ــ حارس، بمعنی محافظ و نگاهبان، و اکوار جمع کور بر وزن و معنی دوراست ،
«فرهنگ نفیسی»

طفیلیِ وجودِ خالق‌الجودش بحکم لولاکَ لما خَلَقْتُ‌الافلاک[۷]، آسمانِ دوّارست .

رباعی :

احمد که شهِ سریرِ لولاک آمد جانیست کز آلایش تن پاک‌آمد

یک حرف ز مجموعهٔ قدر وشرفش لولاک لما خلقت الافلاک آمد[۸]

آفتابِ مشرقِ والضّحی[۹]، شکر ریزوماینطق عن‌الهوی[۱۰]، عندلیبی که ناطقهٔ روح‌القدس از گلبانگِ صلواتِ او دستانسراست، نیم دورِ دامنش چنگِ امّت‌را دست‌آویزی رساست، و تُحَفِ تَحیّات وصِلاتِ صلوات بر عترات اطهار وعشیرت اخیارِ او باد، که آل طمغای[۱۱] حریرِنامه منقبت آل مقدس او اولی، و درود و صوتِ صریرِ خامه، شکر ریزِ مدحِ ذریّهٔ مطهرهٔ او سزا، سیّما مهاجرین و انصار، که به‌ضرب‌الفتحِ ذوالفقار، نظم‌مهره‌های گردن ذوالخمار منشان را[۱۲] چون فقراتِ جوزاشیوهٔ نثر آموخته ،خلافت که بی لام الف بلارکش[۱۳] محضِ خفّت بود، جامه‌ایست بر قامت او دوخته، گوهر یکتای دیهیم خلافت، و مطلع

۷ـ حدیث قدسی‌است ؛

۸ـ رباعی از مؤمن حسین یزدی متوفی‌هزار و ده هجریست .

۹ـ والضحی، سورهٔ نود و سوم .

۱۰ـ سورهٔ پنجاه و سوم، آیهٔ سوم .

۱۱ـ آل طمغا ـ مهر و نگین پادشاهان را گویند که با مرکب سرخ بر فرمانهامیزدند. «برهان قاطع»

۱۲ـ خمار ـ بر وزن حمار، معجر زنان و مقنعه و چادرنماز، و ذوالخمار لقب‌عوف ابن‌ربیع‌است که در جنگ جمل معجر زن‌خودپوشیده و در آن جنگ بسا کسان را او نیزه زده‌بود، تاآنکه از هرکسی که پرسیدند: کـه‌ترا نیزه زده؟ گفتی: ذوالخمار، یعنی آنکـه معجر بسر داشت . «فرهنگ نفیسی»

۱۳ـ بلارک ـ پولاد و شمشیر جوهردار، «آنندراج» .

غرّای دیوانِ ولایت، شهِ امت که از شاهنامهٔ شهامتش رزم دشتِ ارژن[۱۴] قصه‌ایست، و فتح نهروان[۱۵] از نهرِ روانِ آبِ تیغش قطره‌یی، خود واولاد عصمت نژادش در دوازده مقام امامت به نوبتِ مرتب آوازه برآورده، و دور امامت بر خاتم ایشان تمام آمده ،

رباعی

از بعد نبی خواجهٔ خورشید غلام　　می دان که دوازده امامند امام
او مهرجهان‌فروزوشك‌نیست که‌مهر　　گردد به دوازده مهش دَور تمام

اما بعد چنین گوید بندهٔ راجی به‌عفو ایزدی **ابن کاشف‌الدین محمد** ، **ابراهیم یزدی**، که باعث بر تألیف این رساله که در موشکافیِ مسائلِ موسیقی شانه‌کشِ طره‌های آشفته، و رشته تابِ نغمه‌های از منقبِ مضراب سفته، نبود جز توجه خاطرِ انجم مقاطرِ الهام مآثرِ دارای اعظم، خدیوِ افخم، آب و رنگِ اورنگِ‌جهانبانی،فرّ وهنگِ فرهنگِ‌سکندرنشانی،خورشیدفلكِ اقلیم‌گشایی، گوهر افزای افسرِ شهریاری، صولتِ صیتِ‌اقبال، کشورگیرِ بی‌جنگ و جدال، جوهرِ تیغِ ابروی گشایشِ پیشانی، سجّلِ یرلیغِ گیتی ستانی[۱۶]، سورهٔ الفتحِ قرآنِ صاحبقرانی .

نسبتِ منشور جهانبانیش　　جوهرِ ابـرو خطِ پیشانیش

نفاذِ حکم را تفسیرِ «کُن» درآستین، نگاهِ قهررا «لاتذر اهلکنا هم اجمعین» نقش نگین، تیغش کـه قولِ مرصّع در وصف قبضهٔ اوست، ترکیب‌بندِ

۱۴ــ دشت ارژن ــ ناحیتی‌است در فارس دومنزلی شیراز ،

۱۵ــ نهروان، شهریست میان بغداد و واسط بر شرقی دجله و بآن منسوبند خوارج نهروان، و مقاتلهٔ حضرت امیر با ایشان درآنجا اتفاق افتاده‌است ،

۱۶ــ یرلیغ ــ بر وزن تبلیغ، فرمان پادشاهان که آنرا مثال و منشور نیز گویند ، واین کلمه مغولی‌است .

اعضای دشمن‌را غرق خون ساخته، صدمهٔقهرش که‌کوهِ شکوهِ هیکلِ گردنکشان را درخاکریزِ حصارِ فنا ریخته، سرنوشت‌جبّاران را وصیّت‌نامه ساخته، های‌نیزه: حلقهٔ زرهِ بهرام، میمِ‌کمان: گره ابروی‌مریخِ خون‌آشام، صورت شینِ شمشیر: خندهٔ دندان‌نمایِ‌شیر، نقطهٔ خای‌خنجر:ستاره سوزِ قطرهٔ خون حنجر .

نظم

چو گیرد بکف تیغ گوهر نگار   گریــزان شــود لشکر روزگــار
ربایــد سنــانش بــه روز عتاب   ز گوش فــلك حلــقهٔ آفتــاب

نفیرِ دومِ نوبتخانه‌اش درگوشِ مخالفْ اوّلین نفخهٔ صورست، و در سامعهٔ موافق خوشترین نغمهٔ سور، حاجتمندان را چنان بهحظّ اوفر مستفید گردانیده که گدا بر شاه ناز میکند، و فــاخته ازسرو ناز نیاز می‌طلبد، از بهادرانِ هندی شکارش مدارِ کارخانهٔ حربْ بر ترکی‌ضرب، واز هواداری حمایتش باز بــا کبوتر در کفتر دم[۱۷]، در سجدهٔدرگاهِ عرش اشتباهش قامتِ سرافرازان چون کمانچهٔ طغرا خم[۱۸]، بی‌ادبان را سیاستِ الهام آیتش تیغ زبان در دست، وحلقــهٔ

۱۷ــ کفتر دم ــ (=کبوتر دم) بفتــح دال، کنایه از دهان بر دهان مطلوب گذاشتن وزبان مطلوب را مکیدن ، و بوسهٔ خاطرخواه‌خوردن باشد .

ظهوری ترشیزی

در بزم وصال دوش دل محــرم بود   خــاطر چو نهال آرزو خــرّم بــود
گنجشك نهــاده سینه بر سینهٔ باز   تا صبح مــدار بر کبوتــر دم بــود
«برهان قاطع، بهار عجم»

۱۸ــ کمانچهٔ طغرا ــ خط منحنی که‌برفرامین سلاطین کشند. و آن بمنزلهٔ طغــرا باشد که امضا و رقم و صحهٔ پادشاهست ،

عمید لوبکی

هــلال عیــد بــرآمد ز طــارم خضــرا   چوبرمثال (=فرمان) سلاطین کمانچهٔطغرا
«رك: بهار عجم، ذیل‌کمانچه»

چشم درگوش، در بزم بهشت آیینش ازسبکروحی چالانچیان سبکدست، ومطربان خوش‌الحان، موج پیاله:رقص روانی، وغلغل شیشه در ساقی خوانی، دلاوریهای رستم از عین شجاعتهای او فتحی، و دادگستریهای کسری[۱] از عین عدالتهای او کسری، سکندر درایت آیینه‌ضمیر، برجیس‌سریرت گردون سریر، نسبت به سلیمان اقبالش طالع تیمور مور، ظلال رایتش برمفارق جمهورهور، فرمانفرمای اقالیم کن‌فیکون، مربع نشین چهار بالش ربع مسکون، رونق‌افزای مذهب حق جعفری، غلام به‌اخلاص امیرالمؤمنین حیدر، السلطان‌بن السلطان والخاقان‌بن الخاقان، ابوالنصر والظفر، شاه عباس‌الصفوی الموسوی الحسینی بهادر خان خلّدالله تعالی شموس رأفته و رتبته، وامد ایادی برّه علی ابرار بریّته، امیّد که به‌میامن دولت ابد پیوندش این رساله‌که‌موسومست به انیس‌الارواح و مرتب‌است بر مطلعی وسه‌مقصد وخاتمة الصلاح ، تألیفی باشد که هم طالبان حقایق علمیّه ، وهم سالکان مناهج عملیّهٔ این فن را ازوحظّی وافر و نصیبی متکاثر باشد ، والتوفیق من‌الله تعالی .	«انتهی»

فرهنگ لغات و اصطلاحات دیباچهٔ انیس‌الارواح و شرح آنها
با ذکر شواهد منظوم :

۱ـ آوازه ـ یك لحن فرعی‌است مشتمل برشش‌نوع: گردانیه، گوشت، نوا، نوروز، سلمك، شهناز،	«بهجت‌الروح، ص۱۱۰»

نوایی که از دو مقام ترکیب یابد، وچون مقام دوازده‌اند ، آوازه شش باشند .	«بهار عجم»

... و چند نغمه هم هست از موسیقی که آنرا شش آوازه گویند، و آن : سلمك و شهناز ومایه و نوروز، و گردانیا و گوشت‌باشد ،

«برهان قاطع»

قاسمی گنابادی:

بیا ساقیا زان نیِ هفت بند پرآوازه کن هفت چرخ بلند

«میخانه ۱۷٤»

۲ــ **آهنگ** ــ نوا، آواز، لحن ، صوت، راه، پرده، آوا ،

سعدی

چو آهنگِ بربط بود مستقیم کی‌ازدست‌مطرب‌خورد گوشمال

«لغت‌نامه ص۲۲۰»

۳ــ **اصول** ــ بحور اصلی موسیقی‌را بحور اصول گویند، و آنهـا را از حرکات کواکب‌سبعهٔ سیاره استنباط‌کرده‌ضرباتشان را تعداد کرده‌اند .

طغرای مشهدی

پی ضبط اصول صوت بلبل زند بادصبا کف بر دفِ گل

صحیفی ذوالقدر شیرازی

مغنی نوا از تو، حالت زنی تکلف زساقی و گرمی زمی

زمطرب‌اصول، ازصحیفی‌غزل معانی زمن، ازتوصوت‌وعمل

«بهجت‌الروح، ص۳۷، بهارعجم، تذکرهٔمیخانه تصحیح‌نگارنده ، ص۳۱۸»

٤ــ **اوج** ــ مقامیست که یك‌بانگ‌دارد ، وقـت نیمشب زابـل و اوج و بوسلیك خوانند . «بهجت‌الروح، ص٦١و٨٦ نیزرك: ذیل عشاق»

٥ــ **باغاتی‌خوان** ــ کوچه باغی‌خوان و مقابل «شـروه‌گوی» است کـه شهری‌خوان باشد و ذکرش خواهدآمد،**حاج‌مخبرالسلطنهٔ هدایت** در بارهٔ آهنگ شور گوید :

کوچه‌باغی‌است وبرگردان مقام بر نشابورك شـود ختم کلام

«گلزار معانی تألیف نگارنده»

٦ــ **بزرگ** ــ مقامیست که نیم‌بانگ دارد ،

بزرگ آمد چو چنگی ساز کرده　　همـایون و نهفت از وی دو پرده

«بهجت‌الروح، ص۴٤»

والی بختیاری

بزرگ ارچه‌دارد انیسی نهفت　　همایون همایست با عیش جفت

«تذکرهٔ پیمانه تألیف نگارنده»

۷ــ بَلَبــان ــ مؤلف درعبارت: همه‌را گوش بزبان و چشم بلبان اوست، به «بلبان» بر وزن خلبان نیز نظرداشته، که نای ترکی و نوعی سورنای است ، چنانکه محمدخان شیبانی گفته :

به لبان شکرین تـا بَلبان آوردی　　به‌لبان تو که جانم به‌لبان آوردی

«بهجت‌الروح،ص۱۱۱، روضةالسلاطین، ص۱»

۸ــ پرده ــ ... دستان و نوا و آهنگ‌موسیقی، زه‌وبندهای چنگ‌ورباب،..

حافظ

مغنی ازآن پــرده نقشی بیــار　　به‌بین‌تاچه‌گفت ازدرون پرده‌دار

❊

به ناقه زنگله در پردهٔ رهاوی بند　　به‌بوسلیك، حسینی‌صفت برآر آواز

«لغت‌نامه، میخانه، ص۹۸، بهجت‌الروح،ص۴٤»

۹ــ پست ــ نقیض بلند، شیخ محسن فانی گوید:

مغنی به‌ساز دگــر دست کن　　مکررشد این‌نغمه‌را پست کن

«تذکرهٔ پیمانه»

۱۰ــ پنجگاه ــ شعبه‌ایست ازمقام‌راست، از پنجمین نغمه‌است و نیم بانگ دارد .

صحیفی ذوالقدر شیرازی

ز سلمك رهی نیست سوی حجاز　　ز مضراب جان‌بخش راهی بساز

مخالف ندارد درین پــرده راه　　نمایان کن ازشش‌جهت پنجگاه

مخبر السلطنهٔ هدایت

پنجگاهست و سپهر آنگه فرود   بعدازان عشاق خواهد درگشود

«بهجت‌الروح، میخانه، گلزار معانی»

۱۱ــ **پنجنوبت** ــ نقاره که درپنج‌وقت شبانروزی بر در شاهان زنند ، و این از عهد سلطان سنجر مقرر شده ، وپیش‌ازآن سه نوبت میزدند .

سعدی شیرازی

گر پنجنوبت بدَرِ قصر میزنند   نوبت بدیگری بگذاری و بگذری

«بهار عجم»

۱۲ــ **پهلوی** ــ نام نغمه‌ایست، **حاج مخبر السلطنهٔ هدایت** گوید :

از کرشمه بگذری سوی حــزین   رو به حزاَن آوری مویــه گزین

پس حُدیّ و پهلوی ارجوزه دان   بعــد منصــوریّ و منضمّاتِ آن

«گلزار معانی»

۱۳ــ **پیشرو** ــ بهاصطلاح موسیقی‌نشیدی که پیش از نقش خوانند ،

محسن تأثیر

بهر آواز صــد تصنیفِ نو داشت   پسِ هر پرده چندین پیشرو داشت

نوعی خبوشانی

مغنی ز پیشینیان یــاد کن   بیك‌پیشرو روحشان شاد کن

«بهار عجم، میخانه، ص۲۷۱»

۱٤ــ **تا ، یکتا ، دوتا .**

حافظ شیرازی

مغنی ملــولم دوتایی بــزن   به یکتایی او که تایی بــزن

«میخانه و دیوان»

۱۵ــ **تار**: ساز معروف ایرانی ورشتهٔ هر ساز .

نوعی خبوشانی

مغنی یکی زخمه بر تار زن بچشمی که‌خوابش‌بردخارزن

ظهوری ترشیزی

تار از رگهای جان بستیم بر قانون درد میزند خوش ناخنی برسینه‌ها افغان‌ما

«میخانه، ص۲۷۱ دیوان ظهوری، ص۳٦»

۱٦ــ **تخت طاقدیس و تخت‌طاقدیسی** ــ تخت‌خسروپرویز که بصوربروج وکواکب منقش بود، و نام لحن پنجم ازسی‌لحن باربد .

سوزنی سمرقندی

بزیر تخت خواهدبود جایم اگر سلطان تخت طاقدیسم

ظ: نظامی گنجوی

چو تخت‌طاقدیسی سازکردی بهشت از طاقها آوازکردی

«آنندراج، بهارعجم»

۱۷ــ **ترانه** ــ دوبیتی و سرود ونغمه و تصنیفی که سه گوشه داشته‌باشد.

سلمان ساوجی

سودای زهد خشکم ، حاصل بباددادہ مطرب بزن ترانه، ساقی بیـار باده

«بهارعجم»

۱۸ــ **ترك** ــ بیات ترك معروفست، میر **ابوطالب فندرسکی** در خطاب به مغنی گوید :

بده نشأه از صـوت مستانه‌یی ره دل زن از راه ترکانه‌یی

«تذکرهٔ پیمانه»

۱۹ــ **ترکی ضرب** ــ وزنیست شامل ده ضرب، چهار سنگین و شش‌سبك، نیز رك: ذیل فاخته ضرب . «بهجت‌الروح ، ص۱۱۷»

۲۰ــ **ترنم** ــ سرودکردن .

خسرو دهلوی

ازان نغمه کو غارت هوش کرد مغنی ترنـم فراموش کـرد

«میخانه، ص۷۳»

۲۱ــ **ثقیل** ــ وزنی‌است که دوازده ضرب دارد، هفت سنگین و پنجسبك.

«بهجت‌الروح، ص۱۱۸»

۲۲ــ **جلاجل** ــ با جیم بر وزن زلازل، چیزی باشد مانند سینه‌بند اسب، که درآن زنگها و جرس‌ها نصب کنند و بر سینهٔ اسب بندند، و سنج دایره را نیز گویند، و بمعنی دف و دایره هم آمده‌است ،و نام مرغی خوش‌آواز .

ثنائی مشهدی

مغنی دف پر جلاجل کجاست که هریك‌ازان عینك‌چشم ماست

ظهوری ترشیزی

چو با عارضت دف مقابل شود دل ماه داغ از جلاجل شـود

«میخانه، ص۲۰۹، ٤۰٤»

۲۳ــ **چالانچی** ــ کلمهٔ ترکیست بمعنی سازنده، نوازنده و ساززن .

«لغت‌نامه»

۲٤ــ **چغانه** ــ یك آلت موسیقی‌ضربیست که جرنگ‌جرنگ میکند .

فیضی آگره‌یی

مطـرب بلند سـازکن امشب ترانه‌را وز شعر من بخوان غزل عاشقانه را

روغن برآتشم‌زن و همدست شوق‌کن با شعرتر، ترانـهٔ چنگ و چغانه را

«بهجت‌الروح ، ص۱۱۸ ، میخانه، ۲۵۵»

۲۵ــ **چنگ** ــ هارپ، سازیست مشهور .

نظامی گنجوی

مغنی یك‌امشب بـه‌آواز چنگ خلاصم ده ازرنج این‌رام تنگ

«بهجت‌الروح ، ص۱۱۸، برهان قاطع، میخانه، ص۲۱»

۲۶ـ **چهارپاره** ـ از انواع رقص‌است .

میرزا یحیی وزیر مازندران

چهار فصل به می‌داد عیش را دادن   بهست درنظر ازرقص چارپاره مــرا
«بهار عجم»

۲۷ـ **چهارتار** ـ چارتار یا چارتاره، طنبور و رباب و هر سازی که بر آن چهار تار بندند .   «برهان قاطع»

۲۸ـ **حافظ‌ادوار** ـ مطرب و قوّال را گویند ، «فرهنگ نفیسی»

حافظ: معروف، حُفّاظ: جمع، و فارسیان بمعنی مطرب و قوال استعمال کنند .

طالب آملی

سازدرآغوش هرسو مطربان زهره‌سوز   نشتر مضراب هریك بارگ‌جانی قرین
حَبّذاحفّاظ خوش‌الحان که‌مرغ‌لهجه‌شان   در دل بلبل فشارد نالهٔ صوتِ حزین
«بهار عجم»

۲۹ـ **حجاز** ـ نام مقامیست معروف و نیم بانگ دارد .

حجاز آمد یکی نخل ثمردار   سه‌گاهست وحصار آن‌نخل‌رابار

*

حجاز آمد که همدم شد نوارا   گوَشت ازهردوگردید آشکارا

حافظ شیرازی

این‌مطرب ازکجاست که‌سازعراق‌ساخت   وآهنگِ بازگشت براه حجــاز کرد
«بهجت‌الروح، ص ۱۱۸/۴۵/۴۴ ، دیوان حافظ»

۳۰ـ **حُدی** ـ گوشه‌ایست از شعبهٔ پنجگاه، و سرودیست کهشتربانان عرب میسرایند ،

مخبرالسلطنهٔ هدایت

آنچه ناید در سه‌گاه ار بشنوی   آن حدی‌است و پس‌از آن پهلوی

جامی

بیا مطربا نغمه آغاز کن   شترهای مارا حدی ساز کن

ظهوری

بجانم ز دهر مخالف نواز   بزن بر حدیهای راه حجاز

«بهجت‌الروح، ص۱۱۹، غیاث‌اللغات ، پیمانه، میخانه»

۳۱ــ حزین ــ رك: ذیل پهلوی : «ازکرشمه بگذری سوی حزین...الخ»

لسانی شیرازی

نوای حزین قوت جان منست   دوابخش درد نهان منست

ملهم کاشانی

مغنی بیا و نوایی بزن   به‌صوت‌حزین اندرین انجمن

«تذکرهٔ پیمانه، میخانه، ص۹۳۵»

۳۲ــ حسینی ــ نام مقامیست و دوبانگ دارد، یا سه‌بانگ، و گوشه‌ایست از شعبهٔ مُحَیَّر، و آنرا در آخرشب نوازند.

حسینی کز مقاماتست برتر   دوگاه آمد قرینش با محیر

والی بختیاری

حسینی مقام غم از دل برست   دو گاه و محیر به‌او مضمرست

«بهجت‌الروح، ص۱۱۹، ۴۴، آنندراج، پیمانه»

۳۳ــ حصار ــ شعبه‌ایست ازمقام حجاز که از نغمهٔ هشتم آغاز میشود و سه‌ونیم بانگ دارد .

شعبه‌ایست از جملهٔ بیست‌وچهار شعبهٔ موسیقی و آن بلندی حجازست، و پستی آن سه‌گاه باشد .

والی بختیاری

بیا مطرب از شوق راه حجاز　　سه‌گاه و حصاری به‌یك‌پرده ساز

بی‌بی‌حیاتی زوجهٔ نورعلیشاه

مغنی مشو پای‌بندِ حصار　　سری از گریبان زابل برآر

«بهجت‌الروح، ص۱۱۹، برهان قاطع، تذکرهٔ‌پیمانه»

۳۴ـ **حلقه** ـ دور، دایره ،

والی بختیاری

ز مرغوله‌خوانی مرا زنده کن　　بکش حلقه درگوشم و بنده‌کن

عرفی شیرازی

عادت عشاق چیست ، مجلس غم‌داشتن　　حلقهٔ شیون زدن، ماتمِ هم داشتن

بیدل هندی

بیا مطرب ای ناله پردازِ دل　　خروش افگن پردهٔ سازِ دل

بنه منت نغمه بر دوش دف　　بکن حلقه دستی در آغوش دف

«لغت‌نامه ذیل آهنگ، فرهنگِ فارسی دکتر معین، تذکرهٔ پیمانه، بهار عجم، محیط اعظم»

۳۵ـ **خارج** ـ خارج از آهنگ‌زدن وخواندن، اصطلاح اهل‌موسیقی‌است

نظامی

نوای جهان خارج آهنگی‌است　　خلل دربریشم نه در چنگی‌است

میرابوطالب فندرسکی

مشو خارج آهنگ رامِ وفا　　بجو از نوایی دلِ بی‌نوا

«اسکندرنامه، تذکرهٔ پیمانه»

۳۶ـ **خروش** ـ بانگ‌باشد ، با گریستن و بی‌گریستن، شهید **بلخی** گفت:

چند بردارد این هریوه خروش　　نشود باده بر سرودش نوش

خسرو دهلوی

نیشکری باش ز پیری خموش چندزدن چون نی‌خالی خروش

جامی

بیا مطربا عود بنهاده گوش بیك گوشمال آورش درخروش

«لغت فرس، مطلع‌الانوار، تذکرهٔ میخانه، ص ۱۰۶»

۳۷ــ **خفیف** ــ وزنی‌است که‌یازده ضرب دارد، پنج سنگین و شش سبك ، (= بم و زیر) .

بابرافشان مخمس و چنبر با ثقیل و خفیف دان اوفر

«بهجت‌الروح ، ص۳۶،۴۷،۱۱۹»

۳۸ــ **خنیاگر** ــ خواننده وسازنده و سرودگوی را خوانند .

منوچهری دامغانی

خنیاگران فاخته و عندلیب را بشکست نای درکف وطنبوردرکنار

حافظ شیرازی

چنان برکش آواز خنیاگری که ناهید چنگی برقص آوری

«برهان قاطع، میخانه، ص۹۸»

۳۹ــ **خوش‌الحان** ــ مرادف خوش‌آهنگ .

صائب تبریزی

ز بلبلان خوش‌الحان این‌چمن صائب مرید زمزمهٔ حافظ خوش‌الحان باش

«بهار عجم»

۴۰ــ **داود** ــ داود نبی، نغمهٔ داود معروفست .

لاادری

امروز بهای هیزم و عود یکیست درچشم‌جهان خلیل‌ونمرود یکیست

در گوش کسانی که‌درین بازارند آواز خر و نغمهٔ داود یکیست

عرفی شیرازی

لبِ نغمه سنجانِ داود لحن	ترنم فشان گشته بر طاق و صحن

«جنگ خطی، میخانه، ص۲۳٤»

٤۱ـ دایره ـ سازی معروف که به‌انگشتان نوازند .

نذری قمشه‌یی

زین دایره دستی به اصولم نزدند	آبی به رخِ طبعِ ملولم نزدند

من قلب‌نما ، صیرفیان نقد گزین	بر لوحِ جبین نقش قبولم نزدند

«بهار عجم، میخانه، ص۸۳۵»

٤۲ـ دستان ـ نغمه و سرود ولهذا بلبل را هزار دستان گویند، و بدین معنی‌است دستان زنی و دستان طرازی ،

منصف اصفهانی

مغنی صلایی بدستان بزن	دمی هم رهِ می‌پرستان بزن

گلچین معانی

چون بلبل دستان‌زن، هستی بخوش‌آوازی

بردی دلِ ما ازدست، ای‌مطربِ شیرازی

«برهان قاطع، بهار عجم، میخانه ، دیوان گلچین»

٤۳ـ دف ـ دایره‌ایست معروف ،

حافظ شیرازی

مغنی بیا بـا منت جنگ نیست	کفی‌بردفی‌زن گرت چنگ‌نیست

گلچین معانی در تعریف هنرمند معروف **محسن آل‌داود** گفته‌است :

تادف بکف‌آورده، شدی‌گرمِ سرود	آمد پی رقص، زهره ازچرخ فرود

در دایرهٔ کون و مکان باد بلند	آوازه‌ات	ای محسنِ آل داود

٤٤ـ دم ـ نفس ، **قاسمی گنابادی**خطاب به‌مطرب گوید :

به‌لب نه دمی نی مرا بنده ساز به‌دَم چون مسیحا مرا زنده ساز

«میخانه، ص۱۷٤»

٤٥ــ **دوازده مقام** ــ عبارتست‌از: بوسلیك، بزرگ، حجاز، حسینی،عراق، اصفهان ، کوچك، نوا، رهاوی، راست، عشاق، زنگوله ،

«بهجت‌الروح، ص٤۳، ۱۳۲»

٤٦ــ **دور** ــ یك وزن دوازده ضربی‌است که شش سنگین و شش سبك‌دارد، یا هفده ضربی که ده ضرب سنگین وهفت سبك دارد ،

در بحور اصول :

مأتین‌است و دور و نیم ثقیــل هزج و اوسط و رَمل بی قیل

دوی دیگر سماع و دور روان جمله را یاد گیر و نیك بدان

«بهجت‌الروح، ص٤۷،۱۲۰»

٤۷ــ **راست** ــ مقامیست دارای سه‌بانگ یا یك‌ونیم بانگ ،

مقام راست را دل گنجگاهست مبــرقع لازمش با پنجگاهست

والی بختیاری :

گرازراست خواهی بجایی رسی بجو پنجگــاه و مبــرقع بَسی

«بهجت‌الروح، ص٤٤/۱۲۱ ، تذکرهٔ پیمانه»

٤۸ــ **راقص** ــ رقص‌کننده و نام ستاره‌ایست که در دهان اژدهای فلــك واقع شده‌است . «غیاث‌اللغات»

٩٤ــ **راگ هندی** ــ خوانندگیِ مردم هندرا گویند، و آن عبارت از شش مقام اصلی‌است، به‌نامهای: سِریراگ، بَسَنْتْ ، بَهیرَو (با های خفی مــاقبل مفتوح و مابعد مکسور)، پَنْچَم، مِیگْهَ ، نَتِ نَرایَن ، و هریك راگ بــر شش راگنی تقسیم شده و هر راگنی منقسم برفروعی‌است که آن‌را پِتْــر خوانند واز هر پتر هشت بهارجا پدید آید، و هــرشعبه و گوشه را نام خاصی‌است، هر راگ

را در سال و ماه فصلی و موسمی، و هــرراگنی را در شبانه‌روز وقتی معین‌است، که سرایندگی خلاف آنرا از قاعدهٔ موسیقی دور می‌شناسند ،

مؤلف **میخانه** در ترجمهٔ حال باقیای مصنف نایینی نوشته‌است که : «. . . . راگ هندی را بمرتبه‌یی نیکو تتبع کرده‌که کم‌کسی از نغمه‌سنجان هند که زبان وبیان ایشانست، بــرابر به‌او میداند ومی‌فهمــد» .

سالك قزوینی گوید :

ز راگ تو اندیشه هشیار نیست	اگر رگ‌زنندش خبردار نیست

«نفائس‌اللغات، آیین اکبری، میخانه ، پیمانه»

۵۰ــ راه ، ره ــ . . . . نغمه و مقام و پرده و اصول و خوانـنـدگی و نوازندگی را هم میگویند ،

امیر معزی

گه راه‌و گه‌نوا طلب‌از رودساز خویش	گه‌مدح‌و گه‌غزل‌شنو ازمدح‌خوان‌خویش

نظامی

مغنی رهِ بــاستانی بــزن	مغانه نوایِ مغــانی بــزن

لاادری

ز عشق بزم او در پرده ناهیــد	زند همــواره راهِ خسروانی

«برهان‌قاطع، بهارعجم، میخانه، ص۲۰»

۵۱ــ **رباب** ــ به‌ضم اول بر وزن غراب، سازی باشد مشهور که مینوازند، و آن طنبورمانندی بود بزرگ، و دستهٔ‌کوتاهی دارد، و بر روی آن بجــای تخته پوستِ‌آهو کشند ،

خسرو دهلوی

بــرآور بدانگونه بانگ رباب	که اسکندرِ خفته خیزدزخواب

حافظ شیرازی

چو غم لشکرآرد، بیــارا صفی	به چنگ و ربابی و نای و دفی

«برهان قاطع، میخانه، ص۷۰،۹۹»

۵۲ــ **رقص روانی** ــ ازانواع رقص‌است، **صائب تبریزی** گوید:

نه‌تنها میکند رقص روانی آبِ روشندل
که‌سرو پای‌درگل‌هم درین‌گلزارمی‌رقصد

میر ابوطالب فندرسکی

ز رقص تو ای سرو سیمین بدن　　کند روح ، رقص روانی به‌تن
ز رقص روانت شـود آب دل　　ز چرخ تو افتـد بگرداب دل

«بهار عجم، تذکرهٔ پیمانه»

۵۳ــ **رود** ــ نام‌سازیست معروف،

سلمان ساوجی

گر مطربی رودی زند ، بی می ندارد آبرو
ور بلبلی عیشی‌کند، بی‌گل ندارد رنگ‌وبو

نظامی

حریفت منم، خیز و بردار رود　　دلم تازه‌گردان به‌بانگِ سرود

«بهار عجم، اسکندرنامه»

۵٤ــ **زمزمه** ــ خوانندگی و ترنمی که به‌آهستگی کنند ،

سعدی شیرازی

مطربِ مجلس بساز زمزمهٔ عود　　خادمِ مجلس بسوز مجمرهٔ عود

کامل جهرمی

ای مطرب مستان ، رهِ خونین‌جگران زن
وز زمزمه، ناخن بـدلِ بی‌خبـران زن

«برهان قاطع ، میخانه، ص۷۰۷»

۵۵ــ **زنگ شتر** ــ گوشه‌ایست از موسیقی ،

حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت

در سه‌گاه ار رهبری ای هوشیار		هان زمینه شور می‌آید بکار....
از درآمد بگذری آواز دان		نغمه و زنگ شتر انباز دان
«گلزار معانی»

۵۶ــ زنگوله ــ نام مقامیست ویك‌بانگ دارد،

پس‌از زنگوله اندر نغمه قوال		نماید چارگاه ، آنگاه عزال

والی بختیاری

چو زنگوله بندی بهشهباز شاه		ترا چارگاهست و عزال راه
«بهجت‌الروح ، ص۱۲۲، ۴۴، پیمانه»

۵۷ــ زهرهٔ خنیاگر ــ ستارهٔ زهره‌است که ربةالنوع خنیاگری‌است ، و بهمین‌جهت خوشخوان و خوش الحان‌را زهره‌نوا گویند ،

حافظ شیرازی

برآسمان نه‌عجب گر بگفتهٔ حافظ		سماع زهره برقص‌آورد مسیحارا
«برهان‌قاطع، بهار عجم، دیوان حافظ»

۵۸ــ زیر ــ در موسیقی به‌صوتی اطلاق میشود که خیلی نازکست ومقابل بم میباشد، یك‌ضرب سبك یا خفیف،

جامی

بیا مطرب آغازکن زیر و بم		که کرد از دلم مرغ آرام رم

بیا مطربا زیر و بم ساز جفت		بیار آشکار این نوا از نهفت
«بهجت‌الروح، ص۱۲۲، میخانه ص۱۰۷، ۱۰۸»

۵۹ــ ساز ــ هرچه آنرا توان نواخت، چون نی و چنگ و رباب و امثال آن ،

نظامی

مغنی بدان سازِ غمگین نواز درین سوزشِ غم مرا چاره ساز

صائب

هیچساز از دلنوازی نیست سیرآهنگ‌تر

چنگ را بنواز و قانونِ محبت سازده

«بهار عجم، میخانه، ص۲٤»

٦۰ــ ستا ــ نام لحنی‌است‌ از موسیقی وطنبوره و سازی را گویند که آنرا سه‌تار باشد ،

نظامی

ستای باربد دستان همیزد بهشیاری رهِ مستان همیزد

*

ستازن برآورد بانگِ سرود سرودی نوآیین‌تر از صد درود

«برهان قاطع، بهار عجم»

٦۱ــ ستاره ــ (= سه + تار + ه «نسبت») طنبوره و سازی را گویند که سه‌تار داشته‌باشد، «برهان قاطع»

٦۱ــ سرود ــ بمعنی نغمه‌است .

نظامی

مغنی دگر باره بنواز رود بیاد آر ازان خفتگان در سرود

حافظ

چو در دستت رودی خوش، بزن‌مطرب سرودی خوش

که دست‌افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم

«بهار عجم، میخانه»

٦۳ــ سروناز ــ نام نواییست از موسیقی ،

«برهان قاطع»

۶۴ـ سماع ـ شنودن ووزنیست شامل چهارده ضرب، هفت سنگین و هفت سبك، و آنرا سماعی نیز گویند .بمعنی دست افشاندن و پای کوفتن هم معروفست (= سماعِ صوفیانه) ،

نظامی

مغنی سماعی برانگیز گرم   سرودی برآور به‌آوازِ نرم

ظهوری ترشیزی

بیا مطربا پرده‌یی سازکن   طرب میرود ، اینك آواز کن
فروکوب مستانه راهِ سماع   که دارد دلم دستگاه سماع

«بهجت‌الروح ، ص۱۲۲، بهار عجم، میخانه، ص۲۱، ۴۰۵»

۶۵ـ شادِرْوانِ مروارید ـ نام لحن دوازدهم از سی لحن باربد ،

«برهان قاطع»

۶۷ـ شاه‌ناز (=شهناز) ـ آوازه‌ایست که از مقام بزرگ و رهاوی مشتق شده، از ششمین نغمه شروع میشود و یك‌نعره دارد ،

شدم با خامشی رمن‌بعد دمساز   بزرگ‌است و رهاوی اصلِ شهناز

صحیفی ذوالقدر

فگن برقع از چهرهٔ شاهباز   مبرقع ز هرگوشه همدست ساز

«بهجت‌الروح، ص ۱۲۳، ۴۶، میخانه، ص۳۱۸»

۶۸ـ شاهنامه ـ یا شهنامه ، از بحور اصول و وزنیست شامل هجده‌ضرب ده سنگین و هشت سبك، و نیز یکی از اوزانیست که توسط غلام ملکشاهِ سلجوقی ترکیب شده و نه ضرب دارد B یا هجده ضرب C ، و برای مژدهٔ فتح یا موقع جلوس پادشاه به‌تخت‌سلطنت‌بکار می‌رفته ،

«بهجت‌الروح، ص۴۱، ۴۷، ۱۲۳»

۶۹ـ شَدّ ـ بفتح اول و تشدید ثانی ، مطلق کشیدن، و استخراجِ

نغمهٔ واحدهٔ بسیطه، کوك و اندازه، چهار شَد در موسیقی‌است: ۱ــ نوا و نشابورك، آتشی و مشرقی، ۲ــ دوگاه و حسینی و مخالف و عراق، بادی و مغربی، ۳ــ راست و پنجگاه، شمالی و آبی، ٤ــ مخالف و عراق، جنوبی و خاکی،

کلیم همدانی

گلبانگِ نغمه سازان ، شَدی بلند دارد
از فرش رفته تا عرش، این‌صیتِ کامرانی

صحیفی ذوالقدر

مخالف درین‌دور شد سد روح   مرا دلنوازی کن از شَد روح

روح نیز نام پرده‌ایست از پرده‌های موسیقی ،

«بهار عجم، بهجت‌الروح، ص٨٤، میخانه، ص۳۱۸، برهان قاطع»

۷۰ــ **شروه** ــ بر وزن شرزه، نوعی از خوانندگی باشد که‌آنرا «شهری» گویند، (سندِ آن در ذیل «شهری» خواهدآمد) . «برهان قاطع»

۷۱ــ **شعبه** ــ قسمتی‌است از یك آهنگ، و تعداد آن بیست و چهارست ، از هر مقام دو شعبه مشتق میشود، یکی بلند و دیگری پست ، (زیر ــ بم) ،

دگر بشنو ز من ای مرد هشیار   دو شعبه هر مقامی‌راست ناچار
رهاوی شد مقام و شعبهٔ او   تو نوروز عرب‌را و عجم گو...

نوعی خبوشانی

درافگن ز هر شعبه‌یی تازه‌یی   ز هر گوشه‌یی محشر آوازه‌یی

فیاض لاهیجی

بهر شعبه آوازه‌یی تازه‌کن   بصوتی دوعالم پر آوازه کن

«بهجت‌الروح ، ص٤۳،٤٨، ۱۲۳، میخانه، ص۲۷۱، پیمانه»

۷۲ــ **شکسته** ــ گوشه‌ایست معروف ،

۷۳ـ شور ـ نام آهنگیست ،

وحشی بافقی

از سرودِ دردمن در بزم او افتاد شور
نی ز دردِ من‌بنالیدو فغان ازعود خاست

سالك قزوینی

نمك میزند بر جگر شورِ تو — فغــان از نواهــای طنبورِ تو

«بهار عجم، تذکرهٔ پیمانه»

۷٤ـ شهری ـ مقابل روستایی، نوعی از خوانندگی بزبان پهلوی ،

مخلص کاشی

مخلص ترانهٔ عشق، از اهل عقل مشنو — مشکل‌بود شنیدن، شهری ز روستــایی

«بهار عجم»

۷۵ـ صبا ـ شعبه‌ایست از مقام بوسلیك ،

مقــامِ بوسلیکت ای وفاجوی — ز وی آمد عشیران و صبا گوی
عشیران را ز ده نغــمه بیاری — صبــارا هم ز پنجم نغمه آری

والی بختیاری

هم ازبوسلیك ارکنی پرده ساز — صبا و عشیران دهد عمر بــاز

«بهجت‌الروح، ص۵۰ـ۵۱ ، ۱۲۵، پیمانه»

۷٦ـ صدا ـ بر وزن ادا، معربِ«سدا» است، و آن آوازی باشد که در کوه و گنبد وامثال‌آن پیچد، وباز همان شنیده‌شود، و در عربی نیز همین معنی دارد ،

فارسیان بمعنی مطلق آواز استعمال نمایند ،

۱ـ جلال‌الدین محمد بلخی

اینِ جهان کوهست و فعل‌ما ندا — سوی ما آید نداها را صــدا

و له

این‌جهان کوهست و گفت‌وگوی تو   از صدا هم بازآید سوی تو

۲ــ جامی

بیا مطربا کز صدای صفیر   به‌بندیم بر خامه صوتِ صریر

مخلص کاشی

بلبلم را بی وصال گل دماغ نغمه نیست   یار تا برخاست ازمجلس، صدای‌مانشست

«برهان قاطع، مثنوی‌معنوی، میخانه، ص۱۱۰، بهار عجم»

۷۷ــ صریر ــ آواز قلم و آواز مطلق، نوعی خبوشانی گوید:

مغنی بیا ای جهان نو ز تو   غم‌آبادِ دل بزم خسرو ز تو

نکیسا صفت نغمه‌پرداز شو   به‌ناهیدِ کلکم هم‌آواز شو

برآمیز در پردهٔ زیر و بم   صریرِ قلم با صفیر کرم

«بهار عجم، تذکرهٔ میخانه، ص۲۷۳»

۷۸ــ صفیر ــ آواز، آواز مرغ، آواز بلبل،

خواجه حافظ

ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر   ندانمت که درین‌دامگه چه‌افتادست

شکیبی اصفهانی

مغنی رهِ آشنایی بزن   ز مرغی نیی کم، نوایی بزن

بزن عندلیبانه صبحی پگاه   صفیری بمرغانِ این دامگاه

شرفجهان قزوینی

بزن راهی ای مطرب خوش ادا   که افتادگان را درآرد زجا...

برو نآر از دم صفیری بلند   که یابم نجاتی ازین هفت بند

«بهار عجم، میخانه، ص۳۰۸، ۱۶۶ ــ ۱۶۷»

۷۹ــ صوت ــ آواز، حسن دهلوی گوید:

یك صوت ِ حزین شب‌همه‌شب مونس ِما بـود
این نعره زن ِ حی علی را کـه خبر کرد؟

علی خراسانی

دستان ِ نو آموخت بمرغان بهـاری　　هرصوت‌که‌مرغ دل‌من فصل‌خزان‌بست

«دیوان حسن دهلوی، بهار عجم»

۸۰ــ **صور** ــ بالضم، شاخ که درآن دمند، و آنچه ِاسرافیل در آن دَمد جهت میرانیدن و زنده‌کردن خلق ،

ظهوری ترشیزی

بیا ای نـواساز ِ پر کرده پی　　ز خویشم تهی ساز و بردار نی
ز افسردگی مرده عیش و سرور　　ز نی صور در دم پی حشر سور

«منتهی‌الارب، میخانه، ص۴۰۵»

۸۱ــ **صوفیانه** ــ سرانداز ، نام اصولیست از جملهٔ هفده‌بحر اصول‌موسیقی،

«رك: برهان قاطع، ذیل سرانداز»

۸۲ــ **ضرب ِ اصول** ــ به اصول زدن دستك و انگشتك و مانند آن ،

سعدی شیرازی

بدوستی که ز دست تو ضربت شمشیر　　چنان موافق ِطبع‌آیدم که ضرب‌اصول

حافظ شیرازی

مغنی نـوای طرب سـاز کن　　به‌قول و غـزل قصه آغاز کن
که بار ِ غمم برزمین‌دوخت پای　　به ضرب اصولم برآور ز جای

«بهار عجم، میخانه، ص۹۸»

۸۳ــ **ضرب‌الفتح** ــ شادیانه و نواختن نوبت در وقت فتح ،

یك وزن بیست و چهار ضربی‌است که دوازده ضرب‌سنگین و دوازده سبك دارد، و دو برابر وزن ثقیل‌است .

دویك‌وچار ضرب و ضرب‌الفتح نیست قطعاً درآنچه گفتم قدح

«فرهنگ‌نفیسی، بهجت‌الروح ، ص۱۲۵،٤٥»

٨٤ــ **طرب** ــ شادمانی و شادی وسرور ونشاط، و اهل طــرب: مغنی و مطرب و سازنده و نوازنده .

جامی

بیا مطربا کز طرب بگــذریم ز چنگ طرب تارها بر دریم

«فرهنگ‌نفیسی، میخانه، ص۱۱۱»

٨٥ــ **طنبور** ــ آلت موسیقی‌است، از سه‌تار اندکی بزرگتر .

حکیم فغفور لاهیجی

خون ازدل من سرزد و ازچشم صراحی چون نای نی و شهرگ طنبور فشردند

«بهجت‌الروح، ص۱۲٦، میخانه، ص٤٦٦»

٨٦ــ **طور** ــ گوشه‌ایست از شعبهٔ‌ماهور .

«بهجت‌الروح، ص۱۲٦»

٨٧ــ **عجم** ــ نام لحن‌است: «اگرازنغمهٔ اول حسینی ابتدا کنند، و عجم و سلمك و نشابورك خوانند بازپس‌آیند ،آنرا حسینی کبیر گویند، از نغمات‌دیگر پرسوزترست» .

«بهجت‌الروح، ص۱۲٦، ٥٤»

٨٨ــ **عراق** ــ مقامیست و یك‌ونیم‌بانگ‌دارد، نام گوشه‌یی هم هست ازشعبهٔ نیشابورك ،

عراق، عشرت افزایست مطلوب گهی روی عراق و گاه مغلوب

*

زراه راست گرآهنگ میکنی بحجاز زاصفهان نظری جانب عراق انــداز

«بهجت‌الروح، ص۱۲٦، ٤٤»

۸۹ــ عشاق ــ نام مقامیست ،

چو سازی پــردهٔ عشاق را ساز　　نغم در زابل و در اوج پرداز

والی بختیاری

ز عشاق اگر یافتی یار خویش　　ززابل به‌اوج‌آوری کار خویش

دوستی سمرقندی

عروسی که از نغمه درپرده‌است　　به آهنگِ عشاق پرورده است

«بهجت‌الروح ، ص٤٤، ١٢٦، پیمانه، میخانه، ص٦٦٣»

۹۰ــ عمل ــ ترکیب آهنگ ، (آهنگ‌سازی)، اجرای الحان ،

مخبرالسلطنهٔ هدایت

هم ز تصنــیفات در کار عمــل　　میتوانی‌زدتواندراین‌محل(=چهارگاه)

حافظ

مغنی ز اشعار من یك غــزل　　به‌آهنگ چنگ آور اندر عمل

کامل جهرمی

زین‌دست که ناقوس مغان نغمه سراید　　بس قول و عمل بر سرِ بازار به‌بندیم

«بهجت‌الروح ، ص١٢٦، گلزار معانی، میخانه، ص٩٩،٧١٢»

۹۱ــ عملِ گیسو ــ نوایی از موسیقی که در هند «دهناسری» گویند و سند آن در «سنبلی» گذشت ،

(سنبلی ــ نام نوایی از موسیقی‌وهمچنین «عمل‌گیسو» است) .

ملانکهت سمرقندی

سید پسری که رفت دلهــا سویش　　از خوبی آواز و رخ نیــکویش

ترسم که‌به‌عشوه سنبلی خوان سازد　　مرغان چمن را عمــلِ گیسویش

خاجه‌عبدالقادر مراغی نیز تصنیفی در عمل گیسو دارد ،

«بهار عجم، بهجت‌الروح، ص٧٣»

۹۲ــ **عود** ــ نام سازی و آنرا بربط نیز گویند، چوبی که دود آن بوی خوش دارد ،

طالب آملی

دم مجمر از نکهت عود خشك به آهوی چین کردهپیغام مشك
دو سوزنده گردید مجلسفروز یکی عود ساز و دگر عود سوز

علیبن حسن باخرزی

یا صاحب العودین ، لا تهملهما حرق لنا عوداً و حرك عوداً

ترجمهٔ فارسی از قاضی حمیدالدین عمر بلخی

ای آنکه عودداری درجیب و درکنار یك عودرا بسوز و دگر عود را بساز
«بهجتالروح، ص۱۲٦، فرهنگنفیسی،میخانه، ص٥٦۹، مقاماتحمیدی،ص٦۹»

۹۳ــ **غلام شادی** ــ نام غلام سلطان ملکشاه سلجوقی که هفت اصول از جهت اهل معارك و نقارهچیان وضع کرده، و هفت اصول دیگر در جنب بحور اصول آوردهاست . «بهجتالروح، ص۳۹، ٤۰»

۹٤ــ **غلغل** ــ شوریدن بلبلان ومرغانرا گویند در حالت مستی ، . . .

حافظ شیرازی

مغنی کجایی که وقت گلاست ز بلبل چمنها پر از غلغلاست
«برهان قاطع، میخانه، ص۹۹»

۹٥ــ **فاخته ضرب** ــ نام ضرب هفدهم از ضرب اصول، یك وزن هفت ضربیاست که سهضرب سنگین و چهــارسبك دارد .

چون شدی از اصول پردهگشای فاخته ضربو ترك ضرب نمای
«فرهنگنفیسی، بهجتالروح ، ص۱۲۷، ٤۷»

۹٦ــ **فرود** ــ بمعنی نشیب ، زیر، پایین .

مخبرالسلطنهٔ هدایت

بعدِ زنگوله صغیری و کبیر ره بپرداز از فرود و نغمه‌گیر

«برهان قاطع، گلزار معانی»

۹۷ــ **قانون** ــ نام سازی از مخترعات معلم ثانی فارابی .

قاسمی گنابادی

مغنی کجـــایی . نـــوایی رسان دلم را زقانون شفایی رسان[19]

نوعی خبوشانی

مغنـــی دل خسته مفتـــون تست شفابخش هردرد، قانون تست[20]

۹۸ــ **قلندر** ــ کنایه از «راه قلندر» است که نام نواییست از موسیقی ،

امیر معزی

ای‌صنمِ چنگ‌ساز، چنگ‌سبکتر بزن پردهٔ مستان بساز ، راه قلندر بـــزن

«برهان قاطع، بهارعجم»

۹۹ــ **قول** ــ در اصطلاح موسیقیان نوعی از سرود که‌درآن عبارت عربی نیز داخل باشد، و مطلق سرود،

خسرو دهلوی

بیا مطربا نغمه‌یی خوش برآر بزاری یکی قول دلکش برآر

حافظ

مغنی بگو قـــول و بردار ساز که بیچارگان را تویی چاره‌ساز

«غیاث‌اللغات، میخانه، ص۹۹،۷۱»

۱۰۰ــ **قول مرصع** ــ در عبارت: «تیغش که قول مرصع در وصف قبضهٔ

---

۱۹ و ۲۰ــ اشارتیست ضمنی به دوکتاب معروف «قانون» و «شفا» از تالیفات ابن سینـــا .

اوست» علاوه بر مناسبت لفظیِ «قبضهٔتیغ» با «مرصع» و اینکه مرصع نظم یا نثری را گویند که هر لفظ از آن بـالفظ مقابل هم‌وزن و هم سجع باشـد، کنایه از «مرصع خوانی» نیز هست، که‌سخنان ساخته و تمهید قصه خوانی باشد.

قدسی مشهدی

قصـهٔ قبضهٔ شمشیر تو دارم بـه‌میان گوش‌کن گوش‌که‌رفتم به‌مرصع‌خوانی

سلیم طهـرانی

آنچه گویند درین قصه مرصع‌خوانیست جـام جمشید نبودست به از ساغـر ما

«فرهنگ نفیسی، بهار عجم»

۱۰۱ــ کاسهٔ طنبور ــ معروفست

کامل جهرمی

مارا دوسه‌جامی ده ازآن‌می که زصافی بـا نغمه سر از کاسهٔ طنبور بـرآرد

والی بختیاری

ز طنـبور بـه نغمهٔ دلگشا که از کاسهٔ خالی آید صدا
گرش ناخنِ دلخراشی زنی ز هرتارِ او بشنوی شیونی

«تذکرهٔ میخانه، ص۷۰۸، تذکرهٔپیمانه»

۱۰۲ــ **کردان در بیات** ــ کنایه از بیات کرداست، و آن گوشه‌ایست از شعبهٔ چهارگاه،

مخبرالسلطنهٔ هدایت

ملحقات شور ترك‌است و حجاز همچنان افشار و دشتی هست‌ساز
باز دستانِ عرب مانـنـد کرد در کریلی بایدت هم دست برد

«بهجت‌الروح، ص۱۱۱، گلزارمعانی»

۱۰۳ــ **کف بر کف‌زدن** ــ دستك زدن،

۱۰٤ــ **کمانچه** ــ نوعی ویولن، یك سازِ کمانه‌دار ایرانی‌است،

خسرو دهلوی

بیـا مطربا موبمو بـاز جوی　　ز موی کمانچه نوای چو موی

لسانی شیرازی

کمان کمانچه‌است ابروی یار　　که در عشوه طاقست هنگام کار

«بهجت‌الروح، ص۱۲۸، میخانه، ص۷۲، پیمانه»

۱۰۵ــ **کارساز** ــ گوشه‌ایست از شعبهٔ حصار ،

«بهجت‌الروح، ص۱۲۸»

۱۰۶ــ **کوچك** ــ مقامیست که نیم بانگ دارد ،

چو کوچك را نوازی میتوانی　　که در رکب و بیاتی نغمه رانی

والی بختیاری

ز کـوچك تـرا انتهای مقام　　ز رکب و بیاتی برآید بکـام

«بهجت‌الروح، ص۱۲۸، ٤٤، پیمانه»

۱۰۷ــ **کوك** ــ هم‌آهنگ ساختن‌سازها و موافق‌کردن آوازها ،

منصف اصفهانی

مغنی ز غیچـك دلی ساز شاد　　که ساز تو بی کوك هرگز مباد

«بهار عجم، میخانه، ص۲۸٦»

۱۰۸ــ **گردانیه** ــ آوازهٔ درجهٔ دوم‌است از نغمهٔ نهم مشتق از عشاق وراست و نیم بانگ دارد ،

چو با عشاق گردد راست یکدل　　شود گردانیه زین هردو حاصل

حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت

بی‌نوا منشین، بکن رو در نوا　　چون همایون کوك‌اینجا هم‌روا

چون چکاوك را زدی آوازرن　　کآن سه آوازست نزد اهل فن

بعد ازان گر دانیا و نغمــه‌یی در بیات راجع آنگــه زخمه‌یی

«بهجت‌الروح ص ۱۲۸، ٤٥، گلزار معانی»

۱۰۹ــ **گلبانگ عندلیب** ــ آواز بلبل ،

خواجه حافظ شیرازی

دلت بوصل گل ای بلبل صبا خوش‌باد که درچمن همه گلبانگ عاشقانهٔ تست

گل صفت **بانگ** نیز هست، چنانکه در ابیات ذیل :

حافظ شیرازی

مغنی کجایی بــه گلبانگ رود بیاد آور آن خسروانی سرود

نوعی خبوشانی

به‌گلبانگ تحسین نــوایی بزن بــه بلبل نوایان صلایی بــزن

صحیفی ذوالقدر

همه کام عیشست و نای وسرود همه ساز بزمست و گلبانگ عود

«دیوان حافظ، تذکرهٔ میخانه، ص۹۸، ۲۷۷، ۳۱۹»

۱۱۰ــ **گوشمال‌دادن** ــ کنایه ازکوک‌کردن سازست ،

جــامی

بیا مطربا عود بنهــاده گوش بیک‌گوشمال آورش درخروش

ظهوری ترشیزی

بیا ای مغنی ســرودی بکش ز چشمم بهر قطره رودی بکش

شــدم پایمــال هجوم مــلال بدست کرم گوش قانون بمال

«تذکرهٔ میخانه، ص۱۰٦، ٤۰٦»

۱۱۱ــ **گوشه** ــ یك لحن مشتق یا فرعی‌است که تعداد آن چهل‌وهشت و شاید چندتایی بیشتر باشد و چهل وهشت‌گوشه‌را به‌کواکب سطرلابی هندسی‌نسبت کرده مقرر نموده‌اند .

نوعی خبوشانی

در افگن ز هر شعبه‌یی تازه‌یی		ز هر گوشه‌یی محشر آوازه‌یی

«بهجت‌الروح، ص ۱۲۸، ۳۵، میخانه، ص۲۷۱»

۱۱۲ـ **لحن** ـ آواز و آواز خوش و موزون،

حیاتی گیلانی

ز لحنت مرغ از آواز مانـد		همان بر شاخ از پرواز مانـد

«فرهنگ نفیسی، میخانه، ص۸۱٤»

۱۱۳ـ **مخالف** ـ مقامیست که یك‌بانگ‌ونیم دارد،

والی بختیاری

عراقی که دل‌راست آشوب ازو		مخالف مدام‌است مغلـوب ازو

سالك قزوینی

بخوان ای نگار مـلایم سرشت		دوبیتی چو مرغان باغ بهشت

ز راه مخالف درآ در حجـاز		برغـم سپهـر مخالف نواز

«بهجت‌الروح، ص۱۳۱،تذکرهٔ‌پیمانه»

۱۱٤ـ **مرغوله** ـ بمعنی پیچ‌وتاب‌باشد،... و تحریر و پیچش نغمه وآواز را هم گفته‌اند، و آواز مطربان وخوانندگان را بـدین سبب مرغول و مرغوله خوانند،

امیدی طهرانی

کنون کزسر سرو وپای صنوبر		کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر

ظهوری ترشیزی

سرت گردم ای‌مطرب خوبروی		که‌مرغوله‌خوانی و مرغوله‌موی

«برهان قاطع، بهار عجم، تذکرهٔ میخانه، ص ٤۰٤»

۱۱۵ـ **مشکمالی** ـ بر وزن خشکسالی، نام لحنی‌است از مصنفات باربد.

نظامی گنجوی

چو در مشکو بگفتی مشکمالی همه مشکو شدی پر مشك حالی

«آنندراج»

۱۱٦ـ مطرب ـ آنکه سرود می‌گوید و کسی را در طرب می‌آورد ، خواننده و نوازنده،

ظهوری ترشیزی

ز تردستی مطرب تیز چنگ فرو می‌چکد نغمه از تار چنگ

شاپور طهرانی

فسونگر مطربان نغمه پرداز فگنده نغمه‌را چون تار بر ساز

ز مرغولهٔ نواهای حجازی بزلف زهره میکردند بازی

«فرهنگ نفیسی، میخانه، ص۳۷۵، ۵۳۸»

۱۱۷ـ مضراب ـ زخمه که بر ساز زنند ،

طالب آملی

دیدیم بسی ناخوشی از محتسب، اما نی تار بریدیم و نه مضراب شکستیم

میرعسکری کاشی

بیا مطرب امروز خوشخوان شویم بدین پرده چون نغمه غلطان شویم

بیا و زمانی بآهنگ باش چو مضراب . با نغمه درجنگ باش

«بهار عجم، تذکرهٔ میخانه، ص۷۲۸»

۱۱۸ـ مُغْنی ـ بر وزن مُقْری، آلتی مرکّب از قانون و نزهت و رباب ،

«لغت‌نامه»

۱۱۹ـ مُغَنّی ـ سرود گوینده و غنا کننده و نوازنده .

نظامی

مغنی مدار از غنا دست باز که این کار بی‌ساز ناید به ساز

کسی را که این ساز یاری‌کند طرب با دلش سازگاری کنـد

ادهم آرتیمانی

مغنی غنـایی به‌آهنگ راست فقیـرم، مرا آرزوی غنـاست

«تذکرهٔ‌میخانه، ص۲۲، تذکرهٔ‌پیمانه»

۱۲۰ــ **مقام** ــ پردهٔ سرود را گویند، رك: ذیل دوازده مقام ،

میرزا جعفر آصفخان

پرافشان گرشدی بلبل به‌قانون نرفتی ازمقـام آهنگ بیرون

شکیبی اصفهانی

مغنی سـر این مقامم نمانـد میی بود در خورد جامم نماند

فزون‌کن برآهنگ‌خود پرده‌یی که خالی‌کند دل، دل‌آزرده‌یی

«بهارعجم،نورنامه،میخانه، ص۳۱۰»

۱۲۱ــ **مقام‌شناس** ــ موسیقی دان،

۱۲۲ــ **موسیقار** ــ مأخوذ از موسیقی یونانی، نام سازی که از نی‌هـای بزرگ و کوچك ترتیب داده‌اند، سازی‌که درویشان می‌نوازند، و نیز سازی که شبانان می‌نوازند، و نام پرنده‌یی افسانه‌یی که از سوراخهای منقارش آوازهای گوناگون بر می‌آید ،

معزی نیشابوری

تا چکاوك بست موسیقار بـر منقار خویش

ارغنون زن گشت بلبل بـر درخت ارغوان

خوش بود آواز موسیقار و صوت ارغنـون

ساخته با یکدگـر در مجلس شاه جهـان

اسرار سبزواری

باز بلبـل لحن موسیقار داشت دعوی دیدار، موسی‌وار داشت

«برهان قاطع، دیوان اسرار»

۱۲۳ــ **میانخانه** ــ برگردان، مرجع، وآن مخصوص تصنیف‌است،

«جمعی از قوالان دهلی که هریك در فن نغمه و سرود، زمان خودزا داود بودند، سرودی که میانخانه‌اش این بیت امیرخسرو بود، که :

هر قوم‌راست راهی، دینی و قبله‌گاهی من قبله راست‌کردم، برطرف کج‌کلاهی

گفتن گرفتند». «تذکرهٔ میخانه، ص۸۵۸»

۱۲٤ــ **نای** ــ مزمار،

خواجه‌حافظ شیرازی

بشنو که بلبلان چمن راست کرده‌اند آهنگ چنگ‌وبربط وآواز نای و نی

نظامی گنجوی

تبیره هم‌آواز شد بـا درای چو صور قیامت دمیدند نای

«نصاب‌الصبیان، دیوان حافظ، اسکندرنامه»

۱۲۵ــ **نغمه** ــ آواز، پرده .

هاتفی جامی

مغنی بیار آن نو آیین نوا دل دردمنـد مرا ده دوا

نوایی‌که درمغز، جوش‌آورد بیك نغمه‌ام درخروش آورد

خواجه‌حافظ شیرازی

مغنی دف و چنگ را ساز ده به آیین خوش نغمه آواز ده

«بهجت‌الروح، ص۱٤۰، میخانه، ص۹۸،۱۲۰»

۱۲۶ــ **نفیر** ــ قسمی از آلات موسیقی کوچکتر از کرنا، و بوق برنجین (=شیپور) و نای، وبانگ بانـد نای وفریاد، ونام آوازیست ازدستگاه همایون،

طالب آملی

بهسیر فلك شد خروش نفیر برآورد نی همچوبلبل صفیر

سیفی بخارایی

مامِ نفیرچی مکن این جور میرِ من	تا نگذرد ز جور تو از مه نفیرِ من

مخبرالسلطنهٔ هدایت

بعداز آن‌ره درنفیرست و فرنگ	ماوراء النهـری و راگ قشنگ

«فرهنگ نفیسی، برهان قاطع، فرهنگ نظام، بهارعجم، میخانه، ص۵۵۸، گلزار معانی»

۱۲۷ــ **نوا** ــ نام مقامیست و نیم‌بانگ دارد،

والی بختیاری

نوایی که آسایش روح ازوست	به ماهور ونوروز خارا نکوست

بی‌بی‌حیاتی همسر نورعلیشاه

مغنی مکن طـاقتم بیش طاق	اسیـر مخالف مشو در عـراق

بگردان ره و گوشه‌یی ساز کن	نوا در نشابورك آغـاز کـن

«بهجت‌الروح، ص۱٤۱، ٤٤، تذکرهٔ پیمانه»

۱۲۸ــ **نوازش** ــ نواختن، (درعبارت نوازش تار امید) .

نظامی گنجوی

مغنی بیا چنگ را سـاز کن	به گفتن گلورا خوش‌آواز کن

مرا از نوازیدنِ چنگ خویش	نوازشگری کن به‌آهنگ‌خویش

ادهم آرتیمانی

مغنی صلایی بـر آهنگ زن	بیا ناخنی بـر دلِ چنگ زن

که از گوشمالت ستم دیده‌است	نوازش ازآن‌دست، کم‌دیده‌است

امیر خسرو دهلوی

بیا مطرب آن‌پـرده‌های کلیم	کزو گشت پوشیده عقلِ سلیم

نوازش چنان‌کن که‌جانِ نژند	شود رسته زین‌عقلِ نا سودمند

«میخانه، ص۷۱،۲۱ ، تذکرهٔ پیمانه»

۱۲۹ــ **نوبت** ــ نقاره ، نیز رك: ذیل «پنجنوبت»

امیر خسرو دهلوی

چو نوبت زنت گشت نوبت نواز   ز غلغل سرِ آسمان کــرد باز

«بهار عجم»

۱۳۰ــ **نوبتخانه** ــ جای زدن نوبت، نقاره‌خانــه ، (در عبارت نفیــر دوم نوبتخانه‌اش درگوش مخالف اولین نفخهٔ صورست) .

۱۳۱ــ **نوروز عرب** ــ شعبه‌ایست از مقام رهاوی، از اولین نغمه‌است ودو بانگ دارد، (نوروز، نوروز اصل ، نوروز بزرگ، نوروز خارا، نوروز خردك نوروز صبا، نوروز عجم، نوروز عرب ، هریك شعبه‌ایست) .

والی بختیاری

رهاوی نهال ریاض طــرب   به نوروز عشرت فروز عرب
نوایی که‌آسایش روح‌ازوست   بماهورونوروز خارانکوست
ز دلهای‌غمگین برد زنگ‌غم   چو نوروز آید میان عجم

عبدالمؤمن‌بن صفی‌الدین

دو عینم بوسلیك‌است و حسینی   بود نوروز اصلم زین دو عینی

منوچهری دامغانی

نوروزبزرگم بزن ای‌مطرب امروز   زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز

مخبرالسلطنهٔ هدایت

چونکه ازلیلی ومجنون بگذری   ره به نوروز سه‌گانه می‌بــری
هست نوروز عــرب آنگه صبا   گــو پس‌از خارا فرود طرز را

*

باز نوروز عجم با بحــر نور   قرچه و از آن مبرقع نیست‌دور

«بهجت‌الروح، ۱٤۱،٤٥، تذکرهٔ پیمانه، برهان‌قاطع، گلزار معانی»

۱۳۲ـ **نهفت** ــ گوشه‌ایست از شعبهٔ نوروز عجم ،

مخبرالسلطنهٔ هدایت

در نوا گوید، بدنبال ابیاتی که درذیل گردانیه گذشت :

پس حزین و پنجه و مویه نواز   هم به‌عشاق و نهفت آور نیــاز

«گلزار معانی»

۱۳۳ـ **نی** ــ معروفست، و استادان سلف بین نای و نی فرق گذاشته‌اند ، چنانکه در ذیل «نای» مذکور افتاد ،

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

بشنو از نی چون حکایت میکند   وز جداییهــا شکایت میکنــد

جامی

بیا مطربا بر نی انگشت رنــه   زکارش به‌انگشت بگشا گره

«مثنوی معنوی، میخانه، ص ۱۱۰»

۱۳٤ـ **نیم‌دور** ــ وزنی‌است ،

«بهجت‌الروح، ص۱٤۱»